

جنبش انتقاد از خود

گفتار زیر در حال و هوای هفته های پایانی سال ۱۳۹۱ تحریر و برای شماره نوروزی مجله ای صفحه آرایی شد اما با توقف انتشار مجله از انتشار بازماند. به مناسبت سال نو و برای یادکرد از فقیه بزرگی که باب انتقاد از خود را گشود و نیز برای نشان دادن اینکه با مرور زمان برخی درد ها منقضی نمی شوند، مگر درمان شان جدی گرفته شود این مقاله در سالنامه نوروزی ۱۴۰۴ روزنامه اعتماد منتشر شد. تاریخ نگارش آن را گفتم تا روشن تر شود چگونه پس از ۱۵ سال ما درجا زده ایم و هنوز همان سخن می تواند سخن امروز باشد.

در فضای خشم و نفرت که افراد و جریانات بسیاری به راه حل های سریع می اندیشند و برخی، تنها راه را براندازی می دانند، این قبیل گفتارها خریدار ندارد و چه بسا با دشنام این گروه نیز روبرو شود حتی اگر سخنی بنیادی و درست باشد اما رافع تکلیف ما (اگر بخواهیم مستقل از جوگرایی سخن بگوییم) نیست.

نهضت انتقاد از خود به جاي پرخاشگري

عمادالدین باقی

اي قوم به حج رفته كجايد كجايد	معشوق همین جاست بيايد بيايد
معشوق تو همسايه و ديوار به ديوار	در باديه سرگشته شما در چه هوايد
گر صورت بي صورت معشوق ببينيد	هم خواجه و هم خانه و هم كعبه شمايد
ده بار از آن راه بدان خانه برفتيد	يك بار از اين خانه بر اين بام بآييد
آن خانه لطيفست نشان هاش بگفتيد	از خواجه آن خانه نشاني بنمايد
يك دسته گل كو اگر آن خانه بديديت	يك گوهر جان كو اگر از بحر خدايد
با اين همه آن رنج شما گنج شما باد	افسوس كه بر گنج شما پرده شمايد

چه باید کرد؟ این پرسش امروز ما نیست بل در درازاي تاريخ همه اقوام و ملل همواره مطرح بوده و حکیمان را به خود مشغول داشته است اما این پرسش يك پاسخ واحد ندارد. هر پاسخي متعلق به زمانه خویش است (اگر پاسخي وجود داشته باشد). ما نیز در جست و جوي پاسخي درخور زمانه خویش هستیم. براي یافتن آن باید ابعاد مشکل را شناخت و از پوسته رویدادها فراتر رفت. در وراي بحران فقر و بيكاري و بحران سياسي و هسته اي حوادثي رخ داده اند كه کمتر به چشم مي آیند اما صدها برابر مهم ترند. يك ضايعه سياسي را مي توان جبران كرد. با يك انتخابات و رفتن و آمدن برخي مديران يا مذاكره و انعطاف، پاره اي از جدال هاي سياسي داخلي و خارجي چون مساله هسته اي و غيره فروکش کرده يا به كلي حل مي شوند اما ضايعات اقتصادي آنها در کوتاه مدت علاج نمی شوند. خود مسائل اقتصادي پيامدهاي ژرف تر و درازمدت تري هم دارند و آن دامنه تخریبي

است که بر اثر فقر بر بنیان‌های اخلاقی و روحی خانواده‌ها و شهروندان برجای می‌گذارد. اگر امروز هم فشارها مرتفع و تنش‌های سیاسی پایان یابند سال‌ها طول می‌کشد که پیامدهای آن ترمیم شود. هنجارهای بسیاری فرو ریخته‌اند. برای مثال وسعت ارتشاء در سطوح مختلف چنان است که دیگر نیاز به نظرسنجی و تحقیق ندارد و همه شهروندان آن را مشاهده کرده‌اند.

هنگامی که قبح بسیاری از ضدارزش‌ها از میان برود اگر دولت‌های مختلف هم بیایند و بروند دیگر نمی‌توان این آب رفته را به جوی بازگرداند و چند نسل باید بگذرد تا دوباره ارزش‌هایی احیا شوند. این امر از عوامل مایوس‌کننده درباب ثمربخشی اصلاحات است و گرد سردی و یاس را بر اراده و تلاش انسان می‌نشانند. داستان قوم لوط، فارغ از اینکه در عالم واقع چگونه رخ داده است و اینکه درخور قیاس و تشبیه با وضعیت جامعه ما نیست، اما یک جنبه جامعه شناختی- اخلاقی نمادین دارد و آن این است که وقتی قبح برخی رفتارها ریخت و اساساً تبدیل به هنجار، یا عادت شد دیگر نمی‌توان به آسانی آن ارزش‌های از دست رفته را بازگرداند و راهی جز فروپاشی و برساختن دوباره آن جامعه نیست. یاس از اصلاح و اینکه ارزش‌هایی از بین رفته‌اند که دهه‌ها طول می‌کشد تا بازآفرینی شوند از پیامدهای مهم رویدادهایی است که در گرماگرم کشمکش‌های سیاسی دیده نمی‌شوند. در این وانفسای یاس، اما به عنوان تنها و آخرین راه نجات باید از خود آغاز کنیم و رنه باید سرنوشتی دیگر را انتظار کشید.

داستان جدال‌های سیاسی امروز انسان را به یاد داستان حیدری- نعمتی‌های دیروز می‌اندازد. ممکن است گفته شود این تشبیه روا نیست زیرا جناح‌بندی‌های سیاسی کنونی واقعی و جدی هستند اما واقعیت این است که جنگ حیدری- نعمتی‌ها نیز جدی بود چنانکه سالیان متمادی ستیزه‌های خونینی را در این دیار رقم زد و حتی دامنه آن به مناسک وحدت‌بخش رسید و هر سال در دهه محرم میان دستجات حیدری- نعمتی در نقاط مختلف کشور درگیری‌های خونباری رخ می‌داد بدون اینکه هیچک از دوطرف بدانند منشاء این گروه‌بندی چیست و حیدر و نعمت اصلاً که بوده‌اند؟ سرجان ملکم، در تاریخ ایران ایجاد کشمکش حیدری- نعمتی‌ها را به شاه عباس صفوی نسبت داده است. سرچشمه داستان این بود که سلطان حیدر جد شاه عباس بود و نعمت‌الله کسی بود که مورد توجه تراکمه آق قویونلو و مراد آنها بود و چون اقتدار خانواده آق قویونلو را صفویه تمام کردند عداوتی در میان مریدان این دو طایفه درگرفت و در این میان هوادارانی برای هر کدام برخاستند و چون به مساله‌ای بزرگ تبدیل شد گویی هر کس باید درباره آن قضاوتی پیدا می‌کرد و رفته رفته همگان درگیر آن شدند. برخی گفته‌اند چون حکومت هم مصلحت خود را در اختلاف میان توده می‌دید و آنها به هم مشغول شده و از حکومت غافل می‌گردیدند این رسم را منع نمی‌کردند (۱۳۶۲: ۳۰۰ ج ۲ باب ۲۵) برخی مانند سرجان ملکم این جناح‌بندی را از تدبیرهای شاه عباس بزرگ دانسته و می‌گویند هدف اصلی این بوده که شاه عباس می‌خواست جامعه را که در برابر خطر دائمی جنگ با امپراتوری عثمانی قرار داشت در حالت آماده‌باش قرار دهد و مانع رخوت آن شود و انگیزه‌اش حفظ آمادگی برای پیروزی مردم در جنگ با قوای خارجی بود. ایجاد جناح‌بندی‌های سیاسی غیرطبیعی با هدف‌های سیاسی و قدرت‌طلبانه چه به انگیزه ظاهری یا واقعی خداپسندانه باشد چه نباشد، انگیزه و نیت نخستین، هیچ اهمیتی ندارد. مهم این است که چه آثاری برجای گذاشته است. داستان حیدری- نعمتی‌ها از مشروطه به بعد تمام شد به گونه‌ای که امروزه کمتر کسی آن را می‌داند اما

آثارش در تمام تاروپود زندگی مردم این نسل نیز همچنان برجای مانده است و آن عقب افتادگی تاریخی ایرانیان از کاروان پیشرفت برق آسیای قرون ۱۹ و ۱۸ بود.

آن روزها رگ‌های گردن به حجت قوی می‌داشتند و خون هم می‌ریختند و امروز مایه عار و شگفتی ماست بی‌آنکه بدانیم ما هم که امروز سخت گریبان هم می‌گیریم و می‌دریم شاید در نسل‌های بعد نسخه دیگری از همان حیدری-نعمتی‌ها شناخته شویم.

همواره می‌گوییم اگر دوباره به دنیا می‌آمدیم با بهره‌مندی از تجارب گذشته راه شایسته‌تری برمی‌گزیدیم اما امام علی(ع) در وصیت به امام حسن سخن نغزی دارد و می‌فرماید: «ای فرزند، اگر چه من به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام، ولی در کارهایشان نگرسته‌ام و در سرگذشت‌شان اندیشیده‌ام و در آثارشان سیر کرده‌ام، تا آنجا که، گویی خود یکی از آنان شده‌ام و به پایمردی آنچه از آنان به من رسیده، چنان است که پنداری از آغاز تا انجام با آنان زیسته‌ام و دریافته‌ام که در کارها آنچه صافی و عاری از شائبه است کدام است و آنچه کدر و شائبه‌آمیز است، کدام؟ چه کاری سودمند است و چه کاری زیان‌آور؟» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱، به هنگام بازگشت از صفین). بنابراین تاریخ یعنی زندگی دوباره و چندباره ما.

اکنون نسل ما نیز در گردوغبار برخاسته از جدال‌ها در جست‌وجوی راهی روشن است. همه از فردا می‌پرسند و عبارت «چه خواهد شد» و «به کجا می‌رویم» و نظایر آن برای همگان تکراری و بسی آشناست. همه در پی راه نجاتند، اما راه را در دل همین جدال‌ها نباید جست، گرچه راه، جلوی چشمانمان است اما غبار جدال‌ها نمی‌گذارد آن را ببینیم. «آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم». جویندگان، بسی راه‌ها را برای رسیدن به کعبه مقصود رفته‌اند لیک وصیت این است که: یک بار از این خانه بر این بام برآیید! و این راه را بیازمایید. راه‌های گوناگونی از سوی خردمندان و دلسوختگان توصیه می‌شود که راقم، این راه را که کوتاه‌تر و نسخه‌ای شفاف‌تر می‌داند برمی‌گزیند. راهی که از خودمان آغاز می‌شود، آسان است و مشکل‌نما.

در این نوشته مشکل‌ترین کار آن است که از اخلاق سخن بگوییم زیرا در این سال‌ها بسیاری چیزها ویران شده‌اند اما آنچه بیشتر ویران شده و کمتر مشاهده می‌شود «اخلاق» است. در شرایط دردمندی و فقر استخوان سوز، شنیدن کلمه «اخلاق» شاید ملال‌آور جلوه نماید اما فقر و درد پایدار می‌ماند بدین روی که هیچ‌کس مسئولیت فقر و خطاهایی که پدیدش آوردند را نمی‌پذیرد. در سال‌های نخست انقلاب، اخلاق چنان در بورس جامعه رونق گرفته بود که کتاب‌هایش رکورد تیراژها را می‌شکست اما اکنون کتابی که از اخلاق بگوید به قعر جدول می‌رود. به گفته قلمزنی، فروپاشی اقتصادی و اخلاقی رخ داده اما جامعه را فقط با چسب قدرت حفظ کرده‌اند.

رواج خودخواهی از نشانه‌های بالینی یک بحران عمیق اخلاقی است. به عنوان نمونه‌ای تیپیکال، چندسال پیش جمعی از معلمان برای درخواست اجرای قانون نظام هماهنگ پرداخت‌ها که در مجلس تصویب شده بود اما اجرا نمی‌شد تظاهرات کردند و عده زیادی بازداشت شدند. زنی که کارمند آموزش و پرورش بود می‌گفت وقتی از همکارانش برای حضور در تجمع در برابر مجلس برای مطالبه قانونی و اجرای مصوبه مجلس دعوت کرده بود پاسخ شنید که اگر دولت به درخواست تظاهرکنندگان اعتنا کند اینطور نیست که فقط حقوق معترضان را بپردازند حقوق ما را هم می‌پردازند اما اگر اعتنا نکنند و معترضان را بگیرند و ببرند و بزنند ما در امان مانده‌ایم.

بدون شك اين روش، علمي نيست كه با يك مثال بخواهيم نتيجه‌اي كلي بگيريم و به عبارت ديگر يك مورد را به كل تعميم دهيم اما مي‌توانم بگويم هر يك از شما كافي است نگاهي به پيرامون خويش بيفكنيد آيا دست كم يك مورد ديگر از اين خودخواهي را نمي‌توانيد نشان دهيد؟ تجربه محدود من حكايت دارد كه پاسخ، مثبت است و بي‌ترديد هرکسي مثال و مصداقي را سراغ دارد آنگاه مي‌توان به مدد تجربه و پاسخ شما گفت آيا اين خودپرستي نيست و نمي‌توان گفت همه ما دچار نوعي خودخواهي مزمن شده‌ايم و ريشه واگرابي‌ها و مصائب ما در همين بحران وسيع اخلاقي خودخواهي است؟

همگان شبانه‌روز در تكاپوي شكار معايب حريفانند و در جست‌وجوي خطايي براي مچ‌گيري. همه از طريق تخریب ديگري به اثبات خويش مي‌پردازند و به ميزان كاميابي در هدم حريف، راه كاميابي خويش را هموار مي‌سازند. هر آنچه حريفان در افشاي هم مي‌گويند چه‌بسا راست درآيد اما ايرادي است كه هر کدام در مقام عيب‌جويي گرفته و ديگري گارد دفاع مي‌گيرد اما اگر هر کدام از ما همان ايراد را خود از خودمان بگيريم و بازگو كنيم، رفع معايب را ميسر ساخته‌ايم و اخلاق نيكويي را نهادينه کرده‌ايم. اگر آن عيب‌جويي‌هاي متقابل تا قيامت هم ادامه يابد نور فلاحي تابيده نخواهد شد و جز به فربهي كين و چرخه خشونت و تصفيه‌گري نخواهد انجاميد همان كه ساليان سال است مكرر آزموده‌ايم.

گرچه با تدبير صحيح امور سياسي و اقتصادي و سياسي است كه اين ديار به سامان مي‌رسد ولي در اين نگاه كه هر كس خود را شايسته مي‌داند و ديگران را گناهكار، راه به جايي نمي‌بريم و پيش‌نياز هر حسن تدبيري، يك نهضت اخلاقي است. بزرگترين معضل امروز ما كه زيربناي ساير معضلات فكري و رفتاري‌مان را در سپهر سياسي و اجتماعي (و حتي خانوادگي) تشكيل مي‌دهد اين است كه چشمان ما عادت دارند به بيرون گشوده شوند و به درون باز نمي‌شوند. چشمان ما عادت دارند عيب ديگران را ببينند و بجويند اما بر عيب خويش پوشيده و بسته‌اند. اما يگانه راه رستگاري و نجات را اين مي‌دانم كه لوله تفنگ‌هاي‌مان را نه به سوي ديگران كه به سوي خويش بگيريم و پيكان عيب‌جويي و نقد و خرده‌گيري را به سوي خود بازگردانيم. چه نيك گفت لسان‌الغيب، آن شاعر خوش‌گفتار كه «تو خود حجاب خودي از بين برخيز». و مولانا كه گفت: «افسوس كه بر گنج شما، پرده شماييد». ما بايد از خود آغاز كنيم. وقتي صدام كشته شد اين گفتار تحرير شد كه: «خواري يك ديكتاتور شايد از مسرت بخش‌ترين اخباري باشد كه انسان‌ها را با هر ايدئولوژي و عقيدة و مليتي به واكنشي مشابه برمي‌انگيزد. كسي كه تا ديروز مي‌كشت و تحقير مي‌کرد اکنون خود تحقير مي‌شود و در چنگال عدالت مي‌افتد. بسياري از تصاوير پيش از يك بار ديدن جذابيت ندارند اما تصوير صدام كت بسته پس از ده‌ها بار ديدن باز هم تازگي داشت. رويدادي عظيم بود كه در ظرف عكس و پندار ما نمي‌گنجد هر چند چرخ بازگر تاريخ از اين بازچه‌ها بسيار دارد. با وجود شادماني ملي عراق و مسرت مردم جهان... اما آيا با دستگيري صدام، پايان ديكتاتورها رقم خورده است؟... مهم‌تر از خودكشي هيتلر و مرگ موسوليني و استالين و بازداشت ميلوسويچ و دستگيري صدام اين است كه چرا و چگونه اين ديكتاتورها ساخته مي‌شوند و با چه ساز و كارهايي بايد از بيداري ديو خفته درون فرد فرد آدميان پيشگيري كرد. به قول مولانا:

نفست اژدهاست او كي مرده است - از غم بي‌آلتي افسرده است

...بسیاری از آنانکه دشمن دیکتاتوراند و تنزه طلب، از غم بی‌آلتی چنین‌اند و اگر خود به قدرت رسند معلوم نیست چندان بهتر از او باشند. بدون فتنه و آزمایش و در صورت فقدان قدرت، دشمنی ورزیدن با دیکتاتورها هنری نیست. هر يك از آدمیان، در بند شهرت و منزلت و قدرت و ثروت‌اند و هر يك از این عوامل برای بیداری دیو خفته درون کفایت می‌کند. اگر همه آدمیان در عرصه قدرت حکومتی نیستند که نشان دهند به کدامین قطب بی‌نهایت می‌روند. اما در مقیاسی کوچک‌تر از خانواده و انجمن و گروه و اداره‌ای که به آن تعلق دارند و در قضاوت‌های شان درباره انسان‌های دیگر می‌توان این استعداد را مشاهده کرد و ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها را دید. میلیون‌ها پرونده قضایی در محاکم از چه خبر می‌دهند؟».

این سطور را نباید يك گفتار صرفاً اخلاقی تلقی کرد زیرا فقط با هوشیاری و التفات به این نکته که «همه آدمیان صدامیان بالقوه‌اند»^۱ می‌توان به راهها و سازو کارهایی اندیشید که مانع از ظهور دیکتاتوری شود. اگر چشمان ما همچنان به بیرون گشوده شود و هر کدام بخواهیم دفتر خاطرات خویش را بگشاییم مگر کم سخن داریم؟ اما چه سود؟ به ویژه هنگامی که دیگران به سادگی می‌توانند تکذیب کنند. برای مثال ده سال پیش برخی از نیکان امروز علیه آیت‌الله منتظری سخن می‌گفتند. اگر همان روز یادداشت‌های روزنوشت خود را درباره مواضع آنان منتشر می‌کردیم خرسند هم می‌شدند. نه تنها تکذیب نمی‌نمودند که ستایش می‌کردند چه، آن زمان چنان رفتاری مد روز بود ولی امروز که بیان همان سخن به زیان اوست، یا فراموش کرده یا تکذیب می‌کند.

از دیگرسو، یکی از مهم‌ترین اسماء و صفات خداوند ستارالعیوب است. اگر او می‌خواست پرده از اعمال نهان و آشکار همه ما بردارد یا اصلاً اگر به او باور نداشته باشیم و فکر کنیم انسان‌ها به حدی از پیشرفت برسند که نتوانند هیچ چیز درونی و بیرونی را برای هم پنهان کنند و مانند شیشه باشند آنگاه ما انسان‌ها يك لحظه نمی‌توانستیم همزیستی کنیم. پس به جای پرده دریدن از دیگران خود را ملامت کنیم. به رسم ملامتیه، خود را حجاب بدانیم و رفع حجاب از خود کنیم. این کاریست سهل و ممتنع. کاری است بسیار دشوار اگر نخواهیم و بسیار آسان، اگر بخواهیم.

برای ناکامی اصلاح‌طلبان دلایل چندی را می‌توان برشمرد اما یکی از رازهای اصلی شکست اصلاح‌طلبان که جامعه امروز از آنها یا از مدل اصلاح‌طلبی آنها، عبور کرده است نیز همین بود. نگارنده در سال ۱۳۷۸ در گفتگو با نشریه «آوا» خاطرنشان کرد: «تا اصلاح‌طلبان انتقاد از خود را آغاز نکنند جامعه به آنان اعتماد نخواهد کرد» این کار را آن پیر ما با کتاب وصیت گون خود به نام «انتقاد از خود» آغاز کرد. البته بسیاری از نکات آن را به نحو پراکنده در طی سال‌های پیش از کوچ به سرای دیگر گفته بود اما تجميع آنها، آن‌هم با چنین نامی، کاری برجسته و منحصر به فرد بود... به جرأت می‌توان گفت که در حد اطلاع نگارنده، تاکنون در سطح مراجع تقلید و سیاستمداران شاخص کسی را نیافته‌ام که خود باب انتقاد از خویش را گشوده باشد و به جای اینکه بنشیند تا دیگران عیب او بگویند و از خود دفاع کند، خود بگوید. ما نه خود ملامت خویش می‌کنیم و نه ملامت دیگران را برمی‌تابیم و وقتی دیگران عیب‌مان را بگویند برآشفته می‌شویم.

^۱ - مقاله ای از همین قلم در روزنامه شرق ۲۷/آذر/۱۳۸۲

بحث انتقاد از خود موضوعی کلیدی در فهم و گسترش آزادی است اما خاطره ای از این موضوع محل باور بدان شده است زیرا انتقاد از خود را نیروهای چپ در سال های پیش از انقلاب ابداع کرده بودند و سخن این نوشتار نباید انتقاد از خود به شیوه مارکسیستی را تداعی کند که منجر به نفی انتقاد و آزادی می شود. شیوه مارکسیستی انتقاد از خود، روشی محفلی بود نه در حوزه عمومی و گمان داشتند که چون خودشان از خود انتقاد می کنند روئین تن هستند و نیازی نیست که دیگران چنین کنند. وجود انتقاد از خود به نحو هدایت شده و کنترل شده و محفلی سبب می شد هر انتقادی از بیرون را با انواع برچسب های بورژوازی و ضدیت با منافع طبقه کارگر و نوکری امپریالیسم و...مورد حمله قرار دهند.

البته خود این نسخه هم می تواند مسبب بلایی دیگر شود. این طبیعت بشر است که نسخه های درمان را هم به وسیله بیماری مبدل کند، چنانکه قرآن اشاره دارد که همواره توسط بشارت دهندگان و انذار دهندگان کتاب هایی را برای رفع اختلاف میان مردمان فرستادیم اما در همان کتاب هم اختلاف کردند(بقره ۲۱۳). مشکل بزرگ اینجاست که بسیاری از مدافعان آزادی اندیشه، نقد را در مورد همه مجاز دانسته و ترغیب می کنند بجز در مورد خود یا گروه و شخصیت های محبوب خویش. آنها از آزادی نقد و اندیشه دفاع اما خود را استثنا می کنند. فرض کنید هواداران مصدق همه را نقد کرده و از نقد همه دفاع کنند اما هنگامی که نوبت به نقد مصدق رسید آن را تخطئه کنند. علاقمندان شریعتی نیز نقد همه را مجاز و مثبت دانسته و شریعتی را نه! و پیروان آیت الله خمینی نقد همه را روا بدانند به استثنای ایشان، علاقمندان آیت الله منتظری و مطهری هم بگویند نقد کردن امری شایسته است اما وقتی به شخصیت مورد علاقه آنها رسید برآشفته شوند، حزب توده یا انجمن حجّتیّه و مجاهدین انقلاب اسلامی هم وقتی خودش در نشریه ای یا توسط شخصی مورد نقد قرار گرفت آن را بایکوت کند و به همین ترتیب همه گروه های دیگر. و البته چون هر کدام از آنها دشمنانی هم دارند می توانند منتقدان را به صفاتی از همان دشمنان خود منتسب کنند. حال اگر قرار باشد همه این استثنائات رعایت شود و منتقدان بایکوت شوند، دیگر هیچکس نباید نقد شود و فضایی سرشار از بایکوت و نفی، حاکم می گردد و دیگر چیزی از آزادی فکر باقی نمی ماند. برای جلوگیری از این فضا باید انتقاد را از خود شروع کنیم نه از دیگران؛ هر چند بسیاری از بزرگان که ممکن است خودشان چنین سعه صدری داشته باشند پس از حیات شان از سوی مریدان به گونه دیگری با آنها معامله می شود و وای به روزی که خود مقتدا هم در برابر نقد نابردبار باشد.

اکنون يك لحظه تصور کنید تمام این قلم ها و زبان هایی که در داخل و خارج همچون توپخانه، شبانه روز آتش تهیه بر هم می ریزند آتش بس دهند و به جای کوبیدن دیگران به واکاوی خویش بپردازند. همه ما به جای اینکه بگوییم دیگری چه کرد! بگوییم ما چه کردیم! آنگاه چقدر فاصله ها و شکاف ها برداشته می شوند و دشمنان دیروز به دوستان هم مبدل می گردند؟ دست کم اینکه اگر دوست نشوند همدیگر را تحمل می کنند. همه به جای عیبجویی از یکدیگر در عیبجویی خویش سبقت بگیرند. ممکن است برخی در خود گناهی نیابند اما در سمیناری در سال ۱۳۶۰ در دانشگاه تربیت معلم (خوارزمی امروز) بود که گفتم اگر به اندازه خردلی هم در پیدایی این وضع ناهنجار سهیم باشم باید کفاره گناهان خویش را بپردازم.

زمانی در یک مقاله پژوهشی و جامعه‌شناختی نیز از "تئوری مسئولیت عمومی" گفتم که سکوت ما در برابر فاجعه‌ای در دورترین نقطه کشور هم گناه است حتی بیخبری مان هم گناه است پس اگر بخواهیم واقعا بدون خودپرستی به کاویدن سهم خویش بپردازیم حتما سهمی خواهیم یافت. البته و بدون تردید تقدم و مسئولیت حکومت و کسانی که دستی در قدرت داشته‌اند برای راه‌اندازی این نهضت، بیشتر است. همچنین باید در انتقاد از خویش صراحت داشت نه اینکه مانند بزرگواری که گفت: "اگر ظلمي بود، اگر جنایتي بود، اگر و اگر و اگر... از مردم حلالیت می‌طلبیم". باید با صراحت و صداقت و بدون قضیه شرطیه و مفرگذاری و تردیدافکنی و اما و اگر بدانچه کرده ایم نقد کنیم.

اگر نهضت پرخاشگری کنونی به نهضت انتقاد از خود تبدیل شود و هر شخص و گروهی به جای بیان گناه دیگران به بیان گناه خود بپردازد، (به ویژه آنانکه بر مسند قدرت نشسته‌اند) دیگر عیب و ایرادی برای گفتن باقی نمی‌ماند و هر کس بخواهد انتقادی را مطرح کند پیشتر گفته شده است و از آن پس دل‌ها با هم صاف می‌شوند و همه در پی اصلاح خرابی‌ها بر می‌آیند.

با تاکید فراوان می‌گویم که این سخن به معنای یکپارچه‌سازی فکری نیست، مقصود این نیست که افراد، افکار و عقایدشان را تغییر دهند بلکه هرکس می‌تواند آرای خویش را در زمینه‌های مختلف سیاسی و مرامی داشته باشد و فقط در زمینه عیب‌یابی، جهت خویش را برای چندزمانی تغییر دهد: از بیرون به درون.

نباید بیم داشته باشیم که حکومت یا اپوزیسیون حکومت از آن سوءاستفاده می‌کند زیرا هنگامی که این نهضت تبدیل به «فرهنگ» شد حکومتی که با آن همراهی نکند بازنده و ضد اخلاقی جلوه خواهد کرد و از درون با بحران روبه‌رو می‌شود و دور نیست که بسیاری از ارکان آن برای آینده یا آخرت خویش هم که شده به این نهضت اخلاقی بپیوندند. هر گروهی چه در حکومت چه خارج از حکومت و چه در مخالفان آن با نهضت انتقاد از خود همراهی نکند در افکار عمومی متهم شناخته می‌شود و کتمان حقیقت، خود، بدترین ظلم است. همین بیم‌ها از سوءاستفاده دیگران همواره مانع آغاز این نهضت بوده و خواهد بود. این برصواب است که باید نقد و نقادی، آزاد شود و اگر این نسخه انتقاد از خود را تمام بدانیم دیگر امر به معروف و نهی از منکر و آزادی بیان و انتقاد، بلاموضوع می‌شوند اما اولاً ترویج نهضت انتقاد از خود از مصادیق امر به معروف است و ثانیاً هنگامی که جامعه و شخصیت‌ها به این حد از رشد و اخلاق رسیدند، پس از این بسترسازی است که همه آماده می‌شویم برای شنیدن نقدها و دیگر، ناقدان را تکفیر نمی‌کنیم و بر نمی‌آشوبیم و سعه‌صدر می‌یابیم و خواهیم گفت «رحمت خدا بر آنکس که مرا به عیوبم راهنمایی کند» زان پس و با چنین شعور و تربیتی است که از دوره عصبیت‌های قبیلگی که این حرف‌ها را به ریشخند می‌گیرد بیرون رفته و وارد دوره آزادی بیان و نقد و آزادی‌های سازنده می‌شویم. گام نخست این است که از خود آغاز کنیم. دومین گام اینکه پس از رسیدن به این مرتبه از رشد، تحمل آزادی بیان بیابیم و به آنکس که معایبمان را می‌گوید پاداش دهیم حتی اگر دشمن ما باشد.

قل الحق ولو علی نفسک (حق را بگویند حتی اگر به زیان تان باشد). شیخ صدوق در کتاب امالی آورده است: در دستگیره شمشیر رسول اکرم (ص) این چند جمله (سه آموزه مهم) نوشته شده بود: «صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَ قُلِ الْحَقَّ وَ لَوْ عَلَیْكَ یَا عَلَیْ نَفْسِكَ وَ أَحْسِنْ بِمَنْ أَسَاءَ إِلَیْكَ» اگر کسی از تو برید، تو به او بپیوند، همیشه و همه جا آنچه حق است بگو اگرچه به زیان تمام شود و نیکی

كن درباره كسى كه به تو بدى كرده است». سخنان ديگري چون: «قل الحق ولو كان مرا، ولا تخشى في الله لومة لائم، فالحق أحق أن يتبع» از پيشوايان مذهبي روايت شده است. اينها بر گرفته از آيه: «كونوا قوامين بالقسط شهداء الله ولو علي انفسكم» است (نساء آيه ۱۳۵ و مضمون ديگري در آيه ۸ سوره مانده). انتقاد از خود را از زبان همان كساني كه اين روزها برخي در عرصه مجازي به طعن تمسخر مي نوازند و سبب مي شوند كسي به سخنان گرانسنگ شان عنايت نورزد مي گويم. امام صادق مي گويد: «رحم الله من اهدي الي عيوبي». اين سخن كليدي را ۱۳ قرن پيش مي گويد كه امروز يگانه نسخه شفاعت مشكلات ماست. نه اين است كه بگويند او استثناست بلكه اين يك خط است زيرا امام علي نيز در خطبه اي بعد از جنگ نهروان مي گويد: «واما حق عليكم فالوفاء بالبيعه و النصيحة في المشهد و المغيب» حق من بر شما وفاي به عهد و نصيحت و خيرخواهي در حضور و غياب من است (نهج البلاغه، خطبه ۳۴). و در جاي ديگري مي گويد: آنگونه كه با زمامداران ستمگر سخن مي گوييد با من سخن مگويد و آنچنانكه در پيشگاه حكام خشمگين و جبار خود را جمع و جور مي كنيد در حضور من نباشيد و به طور تصنع و منافقانه با من رفتار نماييد و هرگز گمان مبريد در مورد سخن حق كه به من پيشنهاده كرده ايد كندي ورزم يا ناراحت شوم و نه اينكه خيال كنيد من در پي بزرگ ساختن خويشتنم زيرا كسي كه شنيدن سخن حق يا عرضه داشتن عدالت به او برايش مشكل باشد عمل به آن براي وي مشكل تر است با توجه به اين از گفتن سخن حق يا مشورت عدالت آميز خودداري مكنيد زيرا من شخصا به عنوان يك انسان خويشتن را مافوق آنكه اشتباه كنم نمي دانم (خطبه ۲۱۶). و نيز در باب انتقاد از خود و عيب جويي از ديگران مي گويد: لا تعجل في عيب احدٍ بذنبه فلعله مغفور له... (پارگراف آخر خطبه ۱۴۰) و نيز: يخاف علي غيره بادي من ذنبه و يرجوا لنفسه باكثر من عمله (نامه ۱۴۲).

امام علي ابن حسين نيز در صحيفه سجاديه ديگران را مورد نقد قرار نداده است بل درحالي كه از پاك ترين انسان ها بوده پيوسته در نقد خويش مي گويد و از گناهان و خطاهاي خويش آمرزش مي خواهد زيرا اگر هر كس از خود آغاز كند همه درستكار مي شوند.

تا اين بيماري اخلاقي نگاه انحصاري به بيرون و باز شدن چشم ما به عيوب ديگران و بسته شدن بر عيوب خودمان درمان نشود در هيچ زمينه ديگري گره ها گشوده نخواهند شد و همچنان كسي مسئوليت رنج و فقر و حرمان مردمان را برعهده نمي گيرد و تا قيامت در بر همين پاشنه مي چرخد. البته اكنون نگاهی به صفحه سايت ها و قيل و قال ها و جنگ و جدال هاي لفظي نشان مي دهد كه همه نقدها را مي گويند و بسياري از آنها درست هم مي گويند اما اين نقدها دل ها را دورتر و دشمن ها را فزون تر مي كند و هيچ همگرائي به وجود نمي آورد. همه از اين نالانند كه چرا اين همه تفرق و شقاق و به هم ريختگي وجود دارد و هرگامي براي حل آن، خود به تشديد نزاع ها مي انجامد و در اين نقدها و گفت و گوها هيچ تمريني براي دموكراسي و آزادي بيان و نقد در كار نيست، همه در مقام جدال است نه اصلاح. همه براي خلع ديگري است، لذا همه نقدها و عيب ها گفته مي شوند اما چون عده اي در صدد دفاع و پاسخ برمي آيند هيچ نقدي پذيرفته نمي شود تا اصلاحي در پي آن صورت گيرد.

چه بسيارند روشنفكران مبلغ آزاديخواهي كه خودشان از هر انتقادي برمي آشوبند و دشنه زبان به كشتن حيثيت حريف تيز مي كنند. ما به شخصيت دموكراتيكي نياز داريم نه فقط به افكار دموكراتيكي. انتشار افكار دموكراتيكي در فرد يا جامعه اي كه شخصيت دموكراتيكي ندارد چون بذر را در شوره زار

پاشیدن است. آیا اگر چنین می‌شد و نهضت انتقاد از خویش برپا می‌گردید امروز اینگونه می‌شد؟
شرایط و مسائل اقتصادی و اجتماعی بدین فرجام تلخ و ناگوار می‌رسید؟

این متن در وبسایت emadbaghi.com با لینک

<https://emadbaghi.com/wp-admin/post.php?post=5385&action=edit>

نیز در دسترس است